

انسانم آرزوست

(برگزیده و شرح غزلیات مولانا / شمس)

گزینش، توضیحات، مقدمه و فهرست‌ها

بهاء‌الدین خرمشاهی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تاسیس ۱۳۵۲»

به نام خدا

ز خاک من اگر گندم برآید
از آن گران پزی مستی فزاید
مولانا

پیشگفتار

کوشش شام و سحر شکرکه ضایع نگشت. این کتاب برگزیده و شرح ۴۰۰ غزل شاد و شیرین و شیوا، یعنی یک پیمانانه از طریخانهٔ بیش از ۳۰۰۰ غزل دلاویز و روح‌انگیز حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین بلخی است که بیش از هفتصد سال صاحب‌دلان فارسی زبان را در ایران و افغانستان و تاجیکستان و سمرقند و بخارا - و سراسر فرارود - و ترکیه، از شهد سخن دیگرگونهٔ خویش شیرین‌کام داشته است، و بیش از یک دهه می‌گذرد که جهان غرب را نیز از شراب روحانی خویش که از خمّ خسروانی و خرابات مغانی، و خراب‌آباد معانی است سرمست داشته است.

□

در این پیشگفتار کوتاه از پنج موضوع سخن می‌گوییم: (۱) معرفی کوتاه مولانا (۲) معرفی کوتاه شمس تبریزی (۳) برشماری بخشی از ویژگیهای غزلیات (۴) سخنی دربارهٔ ساختار این گزینه و معیارهای انتخاب غزلها؛ و افزون به آنها (۵) اشاره‌ای در یاد و سپاس.

دربارهٔ مولانا

جلال‌الدین بن بهاء‌الدین سلطان‌العلماء محمد بن محمد بن حسین بن احمد خطیبی، مشهور به مولانا و مولوی، شاعر و عارف و الامام ایرانی و مؤسس طریقت درویشان مولویه - که نامش را از مولانا گرفته است - در تاریخ ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری / ۳۰ سپتامبر ۱۲۰۷ م در بلخ، واقع در شمال شرقی ایران آن روزگار، و افغانستان امروز، به دنیا آمد؛ و پس از گذراندن عمری پر بار

وبرکت و سرشار از شور و شعر و حکمت، و وجد و ذوق و شوق و شیدایی و سُکر و سماع و هیجان و حیرت، در شصت و هشت سالگی، در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ ق/ ۱۲۷۳ م در قونیه (واقع در ترکیه) درگذشت. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی، مشهور به بهاء ولد، که از عرفا و خطبای توانا و نامور عهد علاء الدین محمد خوارزمشاه بود، به دنبال مناقشه‌ای که با او و حامی معنوی اش فخرالدین رازی (م ۶۰۶ ق) پیدا کرد بلخ را ترک گفت و در سال ۶۰۹ ق که فرزندش جلال الدین پنج ساله بود، به روایتی، آهنگ سفر حج کرد و به جانب بغداد روانه شد و در میانه سفر چون به نیشابور رسید آنان را با شیخ فریدالدین عطار اتفاق دیدار دست داد و به گفته دولتشاه، شیخ عطار «به دیدن مولانا بهاء الدین آمد و در آن وقت جلال الدین کوچک بود. شیخ عطار کتاب اسرارنامه [اش] را به هدیه به مولانا جلال الدین داد و مولانا بهاء الدین را گفت: زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.» بعضی از محققان، تاریخ این هجرت را دیرتر و حتی اندکی پس از آغاز حمله مغول می‌دانند. آنچه مسلم است بهاء الدین و جلال الدین در سال ۶۱۶ ق در سیواس بودند و چهار سالی در آقشهر نزدیک ارزجان توقف کردند و احتمالاً در سال ۶۱۹ ق به لارنده رفتند و هفت سال در آنجا رحل اقامت افکندند. قبر مادر مولانا - مؤمنه خاتون - در لارنده است. بهاء الدین در لارنده گوهر خاتون دختر شرف الدین لالا را برای جلال الدین به همسری گرفت.

در سال ۶۲۶ ق این خانواده به درخواست امیر سلجوقی علاء الدین کیقباد به قونیه نقل مکان کرد. بهاء الدین ولد در سال ۶۲۸ ق در همانجا درگذشت. یک سال پس از درگذشت او، یکی از شاگردان و مریدان پیرسال او به نام برهان الدین محقق، به قونیه آمد که استاد و مراد پیشینش را ملاقات کند، ولی از درگذشت او باخبر شد. جلال الدین تا پایان حیات سید برهان الدین که ۹ سال بعد درگذشت، مرید او شد. برهان الدین پس از مدتی به قیصریه رفت و در همانجا، احتمالاً در ۶۳۷ ق وفات یافت. قبر او در قیصریه است. به گفته افلاکی، جلال الدین پس از ورود سید برهان الدین به حلب و دمشق، برای تکمیل تحصیلاتش به آنجا رفت. برهان الدین این نکته را با او در میان گذاشت که پدرش [= سلطان العلماء] علاوه بر علوم ظاهری، معرفت دیگری هم داشت که جز از طریق تجربه شهودی و احوال باطنی قابل حصول نیست. پس از وفات برهان الدین، جلال الدین به مدت پنج سال تنها بود.

در ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ ق درویشی سرگشته و آواره به نام شمس الدین محمد تبریزی به قونیه آمد، و در کاروانسرای تاجران شکر سکنان گرفت. جلال الدین با او ملاقات و گفت و گو کرد. شمس معنای سخنی از بایزید بسطامی را از او پرسید و جلال الدین پاسخ داد. طبق گفته افلاکی و تأیید شادروان فروزانفر، جلال الدین قبلاً هم شمس را در دمشق دیده بود. حقیقت امر هرچه باشد، ظهور و حضور شمس تبریزی نقطه عطفی مهم در زندگی و سلوک مولانا است.^۱

درباره شمس تبریزی (شمس تبریزی حجاب شمس تبریزی شده است - مولانا)

شمس الحق یا شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی (۹۵۸۲-۹۶۴۵ ق) از مهمترین، مرموزترین و کم شناخته ترین شخصیت‌های تاریخ عرفان ایران و اسلام است. (خود غریبی در جهان چون شمس نیست). چون و چند مصاحبت و اثرگذاری او بر مولوی، در پرده ابهام است. او در تبریز نزد بزرگان علوم اسلامی آموخته بود. قرآن نیکو می‌دانست، اگرچه در شطحی گفته است که حقیقت قرآن، حضرت محمد (ص) است. شاید با قیاس به حضرت عیسی که کلمه الله است، این سخن را گفته و نوشته است. تأثیر او بر مولانا تنها در سلسله جنبانی سرایش بیش از ۳۰۰۰ غزل [= کلیات غزلیات مولانا، معروف به غزلیات شمس] نیست بلکه به گفته استاد دکتر محمدعلی موحد بزرگترین شمس شناس ایران - مصحح مقالات شمس^۲، و نگارنده تک‌نگاشتی به نام شمس تبریزی^۳ - اثرگذاری شخصیت شمس بر مولانا در مثنوی هم بازتاب عمیق و وسیعی دارد. و مولانا هم خود با تعبیر بارگرفتن و حامله شدن به مثنوی، از برکت برخوردش با شمس، به تکرار در بعضی غزلها تصریح کرده است.

شمس به انگیزه رؤیایی که می‌بیند یا الهامی که به او دست می‌دهد، در سال ۶۴۲ ق که خودش نزدیک به شصت سال داشته، به قونیه، زیستگاه آن زمانی مولانا - مولانای کمابیش چهل ساله - وارد شده و مولانا با این دیدار اثرگذار او از درس و بحث و وعظ و فقه و فتوا دلسرد شد؛ از همه گسست و با شمس نشست. گویی دو دریا به هم پیوسته بود. به قول خودش «کشتی نوحیم در طوفان روح». از سوی دیگر اعتراض و رشک و رقابت اطرافیان و شاگردان و حتی اعضای خانواده اش - جز فرزند بزرگترش سلطان ولد - از گوشه و کنار بالا گرفت، و شمس بیش از یک سال تاب نیاورد و در ۲۱ شوال ۶۴۳ ق به شام رفت و دقیقتر به دمشق گریخت. مولانا از درد مشتاقی و مهجوری به شعر و غزل گفتن نشست و به سماع که با بیقراریهایش هماهنگ بود، برخاست (باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من/ باز بپرید بند اشترکین دار من. همچنین: هست طومار دل من به درازی ابد/ برنوشته به سرش تا سوی پایان تو مرو. نیز: اگر یکدم بیاسایم روان من نیاساید/ من آن لحظه بیاسایم که یک لحظه نیاسایم. همچنین: بر آسمانش بجویی چو مه ز آب بتابد/ در آب چونکه در آبی به آسمان بگریزد + ز لامکانش بجویی، نشان دهد به مکان/ چو در مکانش بجویی به لامکان بگریزد. نیز: ما از آن سوختگانیم که از لذت سوز/ آب حیوان بهلند و پی آذرگیرند تا بیش از سه هزار غزل در بیش از سی و سه هزار بیت). و هنوز مصاحبت شبانروزی او با همدلان و همسخنانی چون صلاح الدین زرکوب و حسام چلبی پیش نیامده بود. اگرچه نزدیک به یکصد غزل در میان غزلیات شمس در نکوداشت مقام این بزرگان سروده شده است، و بعدها که مولانا آرامش نسبی خود را بازیافت به تشویق و بازنوشت حسام الدین سرودن مثنوی را آغاز کرد.

باری مولانا نامه‌های منظوم و منثور برای استمالت و بازگرداندن شمس می‌سرود و می‌نوشت و

با پیامهای دلنواز، برای او می فرستاد. و حتی فرزند همدلش سلطان ولد را به سوی شمس به دمشق گسیل داشت، گویند خود مولانا هم در طلب و خاطر نوازی شمس، سفری به دمشق رفته اما سراغی از او نیافته بود. اطرافیان هم کم کم پشیمان شده بودند. شمس هم بقراریهای خود را داشت. خبر از این دلجویی ها و باخبری از آمدن (های) مولانا به دمشق و فرستادن فرزندش برای عذرخواهی و بیان پشیمانی غوغائیان، او را بار دیگر به قونیه باز آورد، و همان خلوت نشینی ها و رازگویی های پرشور و غوغا انگیز گذشته از سر گرفته شد و این فتوح و فرج برای مولانا - و شمس هم - در سال ۶۴۴ ق رخ داد. اما اعتراض دوستان مولانا به بازگشت شمس اوج بیشتری پیدا کرد و گروهی به سرکردگی علاءالدین فرزند کوچکتر مولانا و نابکاری بعضی از فتنه جوینان، به یک روایت، شمس را به قتل آوردند. از آنهمه غوغایی که اهل غوغا در قونیه برضد شمس برانگیخته بودند، چنین جنایتی بعید نیست^۴. در هر حال در سال ۶۴۵ ق برای همیشه ناپدید شد و مولانا را در بقیه عمرش داغدل و فریادخوان باقی گذاشت.

ویژگیهای غزلیات

۱. تخلص اولیه مولانا که در پایان بیش از نیمی از غزلهای آمده، خموش / خاموش است که گاه به صورت فعل خُمُش / خموشید هم می آید. در پایان بخش عظیمی از غزلهای هم نام صریح شمس تبریزی، یا شمس الحق یا مفخر تبریز (یان) آمده است. بسیاری از غزلهای هم از آغاز تا انجام، به تصریح یا تلویح اشاره به شمس دارد.
۲. این نکته گفتن ندارد، چراکه همه اهل ادب می دانند، ولی از آنجا که ممکن است بعضی از خوانندگان جوان ندانند آن را در میان می گذاریم، چنانکه شادروان فروزانفر هم یادآور شده اند، و آن این است که غزلیات شمس تماماً سروده مولانا و برای شمس الدین تبریزی مراد و مرشد و الامقام اوست.
۳. مولانا، با آنکه شعرش سرشار از آرایه های ادبی است، ولی به جای مضمون گرایی، معناگراست^۵.
۴. او خود آگاهانه و صرفاً با استفاده از دانشهای گوناگون خود شعر نمی گوید. گاه از شعر شکایت دارد:

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا
پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا
آینه ام آینه ام مرد مقالات نه ام
دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما
(غ = غزل ۸۴)

بس کن و بیش مگو گرچه دهان پرسخن است
زانکه این حرف و دم و قافیه هم اغیارند
(غ ۱۸۷)

— خمش کردم خمش کردم که این دیوان ز شرم آن پری چهره به استغفار می آید
(غ ۲۱۰)

— ای ناطقه معربد از گفت سیر گشتم خاموش کن و گر نی صحبت مدار با من
(غ ۳۷۶)

۵. مولانا با آنکه در سخنوری استاد است، ولی بی مبالاتی هایی هم دارد که نمونه ای از آنها را در مقاله ای تحت عنوان «بعضی نابسامانی ها در غزلیات مولانا» نوشته ام که قرار است ان شاء الله با سایر مقالاتی که همکاران دانشورم اعضای پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دست نگارش دارند، در سال جاری (۱۳۸۶) که از سوی یونسکو به عنوان سال جهانی بزرگداشت هشتصدمین سالگرد میلاد مولانا، اعلام شده، یعنی سراسر سال ۲۰۰۷ م، سال بزرگداشت مولانا است، در کتابی از سوی فرهنگستان منتشر شود. با وجود این، مولانا در بسیاری از ابیات بسیاری از غزلهایش هنرنمایی های شگرف لفظی (- معنوی) دارد. کمبود جا امکان به دست دادن نمونه هایی از آن را نمی دهد. وقتی خوانندگان با متن جمع و جور حاضرانس و الفت یابند، شواهد این مدعا را خواهند یافت.

۶. مولانا اسرار و احوال و اطوار عشق و عرفان را در زمینه ای از خمیه سرایی، که سخت همانند عشق و باده در شعر حافظ دوپهلوست و مضمون و معنای سراسری (leitmotif) غزلیات اوست، مکرر اما با تنوع و طراوت عرضه می دارد. اگر حافظ گوهر می تراشد، مولانا گوهر می باشد.

۷. زبان، و دقیقتر بگوییم بیان او غالباً در خلاف آمد عادت (Paradoxical) و به تعبیری رسا اما غیر فنی غرابت پرداز (against current) است. از جمله نگاه کنید به سراسر این غزلهای:

— عشق است بر آسمان پریدن صد پرده به هر نفس دریدن
.....
زان سوی نظر نظاره کردن در کویچه سینه ها دویدن
(غ ۳۶۴)

— جنتی کرد جهان را ز شکر خندیدن آنکه آموخت مرا همچو شرر خندیدن
به صدف مانم خندم چو مراد شکنند کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن
(غ ۳۶۳)

— آه چه بی رنگ و بی نشان که منم کی ببینم مرا چنان که منم
گفتی اسرار در میان آور کو میان اندر این میان که منم
کی شود این روان من ساکن اینچنین ساکن روان که منم

این جهان و آن جهان مرا مَطَلَب
گفتم اندر زبان چو در نامد

کین دوگم شد در آن جهان که منم
اینت گویای بی زبان که منم

(غ ۳۲۲)

باز آدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم

وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم

(غ ۳۱۸)

۸. نوجویی و نوگویی او از حد زبان و بیان و فرهنگ و دستاوردهای هنری زمانه اش فراتر است؛ ناگزیر به دو نمونه اکتفا می‌کنم. و شواهد و امثال تا بخواهید در متن غزلهای برگزیده (یا برگزیده اما خوب) بسیار است.

— آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن
ای پدر نشاط نو، بر رگ و جان ما برو

آینه صبح را ترجمه شبانه کن
جام فلک‌نمای شو وز دو جهان کرانه کن

(غ ۳۷۵)

— بار دگر از راه سوی چاه رسیدیم

وز غربت اجسام به الله رسیدیم

(غ ۳۶۱)

۹. از مجموع اظهارنظرها و ارزیابی صاحب‌نظران، و برداشت‌های خود به این نتیجه — که البته نهایی نیست، و استدلالی نیست — رسیده‌ام که مثنوی مولانا اوج عرفان صحواً امیز و کمابیش عقل‌گرایانه (البته عقلش هم عقل الهی و عرفانی است، نه فلسفی و منطقی) و غزلیات شمس اوج عرفان سُکرآمیز در زبان فارسی است. در مقیاس عالم اسلام هم که بیندیشیم می‌بینیم که عرفان نظری ابن عربی گرفتار تخیلات فلسفی و حتی مناقشات کلامی است، اما عرفان عاشقانه ایرانی (و عمدتاً خراسانی) مولانا حشو و حجابهای غیر لازم را از حریم عرفان قابل فهم خود دور کرده است. ۱۰. اوزان یعنی تنوع وزنها و زحافات طربناک مولانا در غزلیات — مجموعاً بالغ بر ۶۰ وزن —، بسیار جذاب و شورانگیز است و بر سحر و صفای شعر او می‌افزاید.^۶ اوزان/ازاحیف خوش در شعر او متنوع‌تر از هر شاعر ایرانی یا فارسی سراسر است. گویی اغلب غزلهای او سماع-پرور است. یعنی یا زاینده سماع است یا زاینده سماع؛ و پژواک دف و رباب و سراندازهای رقص که همه سرشار از تجربه و تجلی است از اغلب غزلهای او بلند است. نیز ← سماع: غ [= غزل] ۶، پی نوشت ۲؛ سماع‌باره: غ ۳۷۲، پی نوشت ۶. و دریغا که تنگنا و تنگامه^۷ اجازه آوردن مثال نمی‌دهد. ولی خوشبختانه در جای جای این مجموعه شاهد و مثال برای سماع-پروردی غزلهای مولانا که نیز شیفته آوای نی و آهنگ چنگ است — علاوه بر دف و رباب که یاد شد — فراوان است و آسان‌یاب. نیز قابل توجه است که هیچ شاعری به اندازه او در شعرش قافیه درونی نیاورده است.

۱۱. مولانا در غزلیات، حتی بیش از مثنوی، قهرمان تلمیح است. و تلمیحات او هم به فرهنگ

خاصه است و هم به فرهنگ عامه. و بیشترین تلمیحات او در هر دو اثر، قرآنی است. به واقع هیچ شاعر فارسی‌زبان دیگری را قبل و بعد از مولوی نمی‌شناسم که شعرش این‌گونه مالا مال از تلمیحات و اشارات تُو بر تُو و هزار تُو باشد.

۱۲. و سرانجام آنچه مغناطیس قلوب خوانندگان شعر اوست، شور و شدت وجود ژرفاژرف این نابغه نحیف‌اندام است که روزه بسیار می‌گرفت، و نماز، علاوه بر نمازهای واجب، نماز شب، بسیار می‌خواند، و به تعبیر خودش «سماع‌باره» بود. مولانا نه فقط به «شمس» بلکه به ذره؛ نه فقط به دریا، بلکه به قطره عشق می‌ورزد. آیا چنین عاشقی — که به قول دکتر عبدالکریم سروش: در دیوان کبیر، دیوانه‌ای کبیر است — چنین جرعه‌نوش هفت دریا، و جلوه‌جوی جمال جاتان و جان جهان، در تاریخ عشق و اندیشه و ادب انسانی تکرار خواهد شد؟

□

درباره‌گزینیه‌های پیشین

پیش از تدوین و طبع این مجموعه، چندین گزینه از غزلهای مولانا با توضیحات یا غالباً بدون آن، به همت صاحب‌نظران فراهم گردیده است. از این قرار:

۱. شمس‌الحقایی، برگزیده رضا قلی خان هدایت، در سال ۱۲۸۰ ق. در ۳۷۶ صفحه به قطع وزیری، و چاپ سنگی، که احتوا بر ۶۶۰ غزل و تعدادی رباعی دارد.
۲. جذبات الاهیة، برگزیده اسدالله ایزدگشسب. با مقدمه‌ای در معرفی مولانا و یارانش به ویژه شمس تبریزی، نیز معرفی آثار مولانا. دارای پیوستی در ۲۹ صفحه که «بحث در اطراف غزلیات و شرح احوال مولانا و خانواده و خلفاء او» است. این گزینه در قطع وزیری و بدون احتساب مقدمه و پیوست، ۴۱۲ صفحه است. بعضی ترجیعات و در حدود ۵۰ رباعی، و به تخمین بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ غزل در بر دارد. غزلهای بلند را نیاورده است. و برای هر غزلی عنوانی از خود تعیین کرده است. چاپ اصفهان، ۱۳۱۹-۱۳۲۰ ش.
۳. چشمه خورشید. غزلیات پر غوغای مولانا شمس تبریزی [؟] انتخاب رضا قلی خان هدایت. آراسته رضا معصومی. چاپ دوم. تهران، کتاب نمونه، ۱۳۶۸، ۵۲۰ صفحه، قطع رقعی. این گزینه، بهسازی و تجدید طبع با حروفنگاری جدید از همان شمس‌الحقایی رضا قلی خان هدایت است. و معلوم نیست با علم به اینکه غزلها از مولانا است و در مقدمه کوتاه خود به آن تصریح کرده است، چرا در صفحه عنوان آن را به شمس تبریزی نسبت داده است. از این نظر که گزینه رضا قلی خان هدایت را از محبس چاپ سنگی رهانیده، اثر خوبی است ولی حروفنگاری و آرایه‌های نامطلوبی دارد و سزاوار است که جناب معصومی آن را، بسی بهتر از این تجدید طبع کنند.